

## پژوهشی درباره "دگردیسی" و "پایایی" در مرمت شهری\*

سه‌ند لطفی\*\*

دانشجوی دکترای شهرسازی، دانشکده شهرسازی، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۸۵/۱۲/۱، تاریخ پذیرش نهایی: ۸۶/۳/۵)

### چکیده:

"مرمت شهری" را به دور از جزئیات متعدد تاریخی و نظریه‌ای، می‌توان به سه دوره و روایت اصلی تقسیم کرد. این سه دوره که به ترتیب "بازسازی"، "نوسازی"، و "معاصر سازی" نامیده شده‌اند، هر یک به سهم خود، عامل حفظ و انتقال تلفیقی از کالبد و محتوای شهر بوده، و به ترتیبی، "قصه شهر" را از زمانه‌ای به زمانه دیگر رسانده‌اند. اگر از منظری تاریخی به مجموع دگرگونی‌ها و تحولاتی که بر سر شهر رفته است، نگاه شود، دوره‌های متوالی از "دگردیسی" شهر، و "حضور" مرمت شهری پیش روی قرار می‌گیرد که در ظاهر، هر کدام حکایتی مخصوص به خود را نقل می‌کنند. با تغییر شیوه تحلیل، و گستردن نگاهی از ورای این روایت‌های سه‌گانه، حقیقت دیگری مکشوف می‌گردد، و آن، وجود "پایایی" در "قصه شهر" و "مرمت شهری" است. این جستار، با نگاهی به برخی مفاهیم بنیادین، به تحلیل این دیدگاه دو سویه می‌پردازد. واگرایی و دوگانگی ظاهری میان "دگردیسی" و "پایایی"، با برداشتی صحیح از روح زمانه، تاریخ، و زمان، به همداستانی روایت‌های "مرمت شهری" می‌انجامد؛ آنچه امروز به عنوان "مرمت شهری" در جریان است، تعاملی است میان تمام این روایت‌ها.

### واژه‌های کلیدی:

مرمت شهری، دگردیسی، پایایی، مفهوم زمان، روح زمانه.

\* مقاله حاضر، برگرفته از رساله دکتری نگارنده با عنوان "شرحی بر مفاهیم و نظریه‌های معاصر مرمت شهری" است. این رساله با راهنمایی آقای دکتر سید محسن حبیبی در دانشکده شهرسازی پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران در حال انجام است.

\*\* تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۴۸۴۱، نمایان: ۰۲۱-۶۶۷۲۵۹۲۳، E-mail: slotfi@ut.ac.ir

## مقدمه

نگرش به موضوع "شهر" به معنای عام (Ascher, 2001)، و "مرمت شهری" در معنای خاص آن وجود داشته است (Cohen, 1999)؛ و دوم، این واقعیت که به نظر می آید از پی تمام آنچه به تحول و تطور تعبیرش می توان کرد، نوعی "پایایی" و "همارگی" در مفهوم بنیادین "شهر" و یا "قصد شهر"، و سرگذشتی که شهر آن را بارها بازگو می کند، وجود داشته که همین امر، دلیل پرداختن به موضوعی واحد، با ویژگی های هر دوره، گردیده است. در بیان سیر تحول "مرمت شهری" پرسش های معماگونه ای از این دست همواره به ذهن متبادر می شود: چرا و چگونه است که "مرمت شهری" از دوره ای به دوره دیگر می رسد؟ در این میان، آغاز و انجام هر دوره، به واقع چگونه مشخص می شود؟ آیا با بیان ویژگی های مربوط به هر دوره، می توان آغاز و انجامی قطعی برای آن تعیین کرد؟ و آیا با ورود به هر "دوره"، مظاهر یا حداقل آموزه های دوره های قبل محو و کمرنگ می گردد؟ پاسخ ضمنی و ذهنی به این پرسش ها، تناقضاتی را شکل می دهد. مهم ترین بحثی که در این باره مطرح خواهیم ساخت، ارائه توجیهی مناسب برای چگونگی شکل گیری موجودیت امروزی "مرمت شهری" است، ابزاری که همواره به کار تحلیل هایی از این دست خواهد آمد، و تناقضات را از میان خواهد برد. برای انجام چنین کاری، استفاده از چند مفهوم، که برای این مبحث، جنبه ای پایه ای دارد، بدون قدم نهادن در ورطه بی انتهای هرکدام که خارج از این مجال خواهد بود، اجتناب ناپذیر است. در این قسمت، با گشودن مبحثی کوتاه اما لازم در این باره، به تبیین این نکته اساسی پرداخته می شود که دوگانگی ظاهری در "دگرپرسی" و "پایایی" از کجا سرچشمه می گیرد، و چگونه این دو مفهوم، به واقعیتی واحد که همان "مرمت شهری" است، موجودیت می دهند.

مروری بر تاریخچه "مرمت شهری" از آغاز تا کنون<sup>۱</sup>، در نظر اول، نشان دهنده یک گذار تاریخی است. طی این گذار، شهر در صورت خود، دچار دگرگونی های متنوعی شده، و شهر مدرنیستی و کارکردگرایی دوران پس از صنعت، جای خود را به فراشهر<sup>۲</sup> عصر اطلاعات که جایی میان مرزهای واقع و مجاز قرار دارد، داده است. (Burgel, 2000) تعمق در این دوره بندی، علاوه بر آن که بازگو کننده حقایقی است، سردرگمی هایی را هم در پی دارد. این سردرگمی از آن روی پدیدار می شود که هرگاه به فهرست کردن و مقایسه ویژگی های دوره های مختلف می پردازیم، ملغمه ای از اشتراک ها و افتراق ها، تشابهات و اختلاف ها، راه را بر هر گونه نتیجه گیری قطعی سد می کند، و این شائبه را تقویت می نماید که آیا اصلاً باور داشتن چنین مقطع گذاری هایی جایز است؟ اینکه با قدم نهادن به هر دوره، معادل های جدیدی برای برخی اقدامات پیدا می شود، و برخی از دستاوردها، با تغییرات جزئی و اندک، همچنان مورد رجوع و استفاده قرار می گیرند، تأویلی مناسب را طلب می کند.

از سوی دیگر، پیش گرفتن چنین شیوه ای برای به پیش بردن تحقیقی که به دنبال ارائه شرحی بر "مرمت شهری"، یا اصولاً و از دیدگاه این پژوهش، "شهرسازی دوران معاصر" است، اجتناب ناپذیر می نماید. به همین دلیل، برای تحلیل پیچیدگی های موضوع، در این مجال، چارچوبی ارائه می گردد، تا از آن طریق، بتوان به بازخوانی جنبه های متفاوتی که امروز، و از دل کلیتی که به آن "مرمت شهری" اطلاق می شود، رخ می نمایاند، پرداخت. در دوره بندی تاریخی-اندیشه ای "مرمت شهری"، به عنوان نوعی پیوستار در حوزه مورد مطالعه این رساله، دو جریان عمده قابل تشخیص است. اول، تحولی که به نظر می رسد در نحوه

## "مدرنیته" و تحول در "مرمت شهری"

می باید درباره "مرمت شهری" یادآور شد، این است که محیط یا فضایی که "مرمت شهری" در آن به منصفه ظهور رسیده، فضایی "مدرن" است. به معنای دیگر، "مرمت شهری" به عنوان پیامد، و شاید الزامی بر حضور "مدرنیته" در شهر مطرح شده، و فعالیتی است که در دنیای "مدرن" جامه عمل می پوشد. اگر به این موضوع اساسی توجه کافی شود، مآلاً می توان دید که در وهله اول، "مرمت شهری"، نوعی "واکنش" یا "پاسخ" است، و اصولاً با رویکردی

قبل از ادامه مبحث اصلی این بخش، می باید پرونده "مدرنیته" را اندکی گشود، نگاهی کوتاه به آن انداخت، و دوباره آن را در جای خود قرار داد؛ زیرا ارائه تحلیلی جدید، به معنای در نظر نداشتن مفاهیم بنیادین، و یا به فراموشی سپردن آن نیست. بازکردن ضمنی مفهوم "مدرنیته"، و اندیشیدن به آن در قالب موضوع "مرمت شهری"، خود می تواند پاسخ های قابل قبولی را برای پرسش های پیشین فراهم آورد. اولین و مهم ترین نکته ای که

"مدرنیته"، در حاشیه و به موازات بحث اصلی پی گرفته می شود.<sup>۷</sup> طبق تعریفی آغازین، "مرمت شهری"، روزآمدترین نسخه مجموعه ای از چاره اندیشی ها، برنامه ها، و طرح های شهرسازانه‌ای است - و این درست مطابق است با طبیعت پوزیتیویستی فلسفه ماورای آن - که عموماً در دوره های متوالی، با واژه هایی به آن اشاره شده است که به شکلی، آشکارا یا تلویحی، مفهوم "نو"، و "دیگر" را در خود داشته اند. هنوز هم می دانیم که استفاده از واژه مرمت شهری، به معنایی که مورد نظر پژوهش حاضر است، لااقل در کشور خودمان، چندان مرسوم نیست، و به فراخور مورد، از واژه هایی مانند نوسازی، و بهسازی استفاده می شود، و "مرمت" با ذهنیت مرتبط به تعمیر کهنگی های شهر، در قرابت قرار می گیرد.

## روح زمانه

واژه "روح زمانه"<sup>۸</sup> برای پژوهش حاضر، واژه ای انتخاب شده محسوب می شود، و نیاز به تدقیق دارد. در تاریخ فلسفه، کسی که صراحتاً از این واژه استفاده کرده، هگل<sup>۹</sup>، فیلسوف شهیر آلمانی، است. هگل، در نگاه خود به تاریخ، هر آنچه را که روی می دهد، در قالب اراده ای ماورایی، گامی در جهت تحول می پندارد، و انسان ها، و به ویژه "نوابغ" را، عیان کننده تمام رویدادهایی می شمارد، که "روح زمان" - او آن را با واژه Zeitgeist بیان می نماید - آستان آن بوده است.<sup>۱۰</sup> (دورانت، ۱۳۸۵، ۲۶۷). به این ترتیب، هگل، تاریخ جهان را باز نمود جریانی قدسی معرفی می کند، که در آن روح به شکلی بطی، پی به حقیقت خویش می برد، و به خود آگاهی می رسد (Carfatan, 2006). در این دیدگاه، هگل، به نوعی "وجوب" یا "جبریت تاریخی" اشاره دارد (استراترن، ۱۳۸۲، ۵۲-۵۰)، و اینکه تمام اموری که در صحنه نمایش روزگار رخ می دهند، می باید رخ بدهند، زیرا "روح زمان" چنین ایجاب کرده است.<sup>۱۱</sup> پس از هگل، فلسفه تاریخ او پیروان چندان پیدا نکرد، اما "روح زمان" به واژه ای با اهمیت بدل گردید (Bouton, 2001).

علیرغم شباهتی که این دو واژه در صورت - و شاید کمی هم در ماهیت - خود می توانند داشته باشند، منظور این پژوهش از به کار بردن چنین واژه ای، همان چیزی نیست که هگل به دنبال آن بود. از نظر این تحقیق، "روح زمانه"، مجموعه ای از تمام مؤلفه هایی است که برآیندشان، به "حال" شکل می دهد، و در هر "لحظه" و "آن"، مقتضیات، سلیقه ها، نیازها، نگاه ها، رویکردها، علائق، و مطالبات جوامع<sup>۱۲</sup> را می سازد، و متقابلاً از آنها تأثیر می پذیرد. به عبارت بهتر، "روح زمانه"، تمام آن چیزهایی است که مربوط به "حال" می شود، تمام آن مشخصات و ویژگی هایی که در "حال" وجود دارد؛ نه مربوط به قبل است، و نه الزاماً پایبند به بعد<sup>۱۳</sup>. با این تأویل، "روح زمانه" است که به طور طبیعی، هر "زمانه" را از سایر "زمانه ها" متمایز می کند، و هرگونه "پاسخ" یا "واکنش" - که "مرمت شهری" را نیز در بر می گیرد - بستگی تام به پرسش های

پوزیتیویستی و "علمی" همراهی می شود.<sup>۱۴</sup> ریشه داشتن این واکنش در فلسفه مدرن غرب، بازگو کننده بسیاری از واقعیت های مرتبط با "مرمت شهری" است. خود موضوع دوره بندی، در همین قالب معنادار می شود، زیرا به دلیل پیدایش "فرآیندی منطقی" برای عمل شهرسازانه، و تلقی "مدرنیته" از "پیش رفت"، "مرمت شهری" در حرکتی پیوسته، رو به سوی تکامل داشته است. در جریان این سیر تکاملی، تلفیقی از شناخت، تحلیل، استنتاج، و نقد، همواره سبب بازتعریف، و حکم و اصلاح ماهیت و شیوه "مرمت شهری"، و قدم نهادن به مرحله، یا به زعم این پژوهش، دوره بعدی بوده است. البته این تأویل را می توان با جزئیات بیشتری پیگیری نمود، و در ادامه بحث نیز، به مواردی از همین جزئیات، پرداخته خواهد شد، ولی اجمالاً باید گفت که در بررسی "سیر تحول مرمت شهری"، اگر با دیده دیگری، به موضوع نگریسته شود، ممکن است ابهاماتی پیش روی قرار گیرد، که توجیه آن با شیوه ها، یا جهان بینی های دیگر، آسان نباشد.

وجود عامل "نقد" به عنوان جزیی جدایی ناپذیر از مفهوم "مدرنیته" (احمدی، ۱۳۸۵، ۱۸-۱۲)، توجیه کننده بسیاری از فراز و نشیب هایی است که جریان "مرمت شهری" طی دوره هایی مشخص، به خود دیده است. در جریان تحول مفهوم "مرمت شهری"، بدنه و محور اصلی موضوع که برخاسته از ذهنیت "پاسخ گویی" به "روح زمانه" است<sup>۱۵</sup>، مجموعه ای متنوع از اصول [نسبتاً] ثابت، و متغیرها را به دور خود تنیده، و در سیری پیوسته، آموزه هایی را به خود منتقل یا از خود دور ساخته است. واقعیت همواره موجود، "مرمت شهری"، و متغیرهای آن، دگرگونی در فلسفه، نگرش، و طرز تلقی از زندگی انسانی و شهر بوده است. به این ترتیب، "نقد" به عنوان عامل "افزاینده" و "کاهنده"، در شکل دادن دائمی به واقعیت "مرمت شهری"، حضوری پیوسته داشته است.<sup>۱۶</sup> قائل بودن به "تطور" و "دگرذیبی" نیز، اصولاً برخاسته از وجود همان مفهوم "مدرنیته" است که می باید درباره سیر "مرمت شهری" مورد توجه قرار داشته باشد. جدا از جریان طبیعی و ازلی تکامل و دگرذیبی، گونه ای از تطور که با رویارویی های اندیشگی، و جهش های سبکی شگرف همراه بوده، نشأت گرفته از همین مفهوم است. "مدرنیته" همواره موجب پیدایی صورت های جدید بوده (جهانبگلو، ۱۳۸۵، ۴)، و در ظاهر، سبب محو یا کنار گذاشته شدن صور "کهنه" "مرمت شهری" بوده است.

وارد شدن در مفهوم "مدرنیته"، می تواند به بحث و بررسی درباره ترجمان زمانی-مکانی آن، و به عبارت بهتر، جستجو درباره "مدرنیسم"، "پست مدرنیسم"، و [شاید] "پس از آن" بینجامد (بحرینی، ۱۳۷۸). این نوع نگرش، و دسته بندی، هرچند می تواند با دوره های "مرمت شهری"، تناظری معنادار پیدا کند، اما چیزی جز همان پرده های متوالی نمایش شهر و قصه آن نیست<sup>۱۷</sup>، که هر یک در نوبت خود، سعی در حکایت داستانی واحد دارند، با آب و رنگی همخوان با روح هر زمانه. با توجه به نوع رویکردی که درباره "مرمت شهری" بیشتر مورد نظر این پژوهش است، بحث مرتبط با

یک دوره بندی تاریخی است. در این دوره بندی، هرچند، روزشمار و قایع مرتبط با موضوع، ملاک اصلی قضاوت نیست، اما اساس تعیین هر دوره، رویدادهای مهم، رویکردهای اصلی، و نهایتاً، "روح زمانه" ای است که با "حضور" خود، بازه ای نسبتاً متمایز را، در محدوده سرگذشت "مرمت شهری" به خود اختصاص می دهد. در دست داشتن این دوره بندی، تسهیل کننده منطقی است که بر تحول "مرمت شهری"، و تغییر صورت آن حاکم بوده است؛ آن طور که خواهد آمد، ارتباط میان "روح زمانه" ها، و روایت های "مرمت شهری"، از طریق همین دوره بندی، به نمایش در می آید.

## یک تقسیم بندی جدید

همان گونه که درباره نحوه دوره بندی تاریخی "مرمت شهری" گفته شد، دوره های مورد نظر، به طور کلی همپوشانی هایی با هم دارند، و به عبارتی، متداخل اند. دلیل این امر نیز در ماهیت جریان یافتن اندیشه های مرتبط با "روح زمانه" که حکم پشتوانه های اصلی "مرمت شهری" را دارد، می باشد. از آنجایی که در قالب این بخش از پژوهش، هدف، نشان دادن چگونگی متحول شدن سیر "مرمت شهری"، و نیز پیگیری این واقعیت است که چگونه و در پی پشت سر نهادن ادوار متعدد، هنوز از شهر و "مرمت شهری" سخن به میان می آید، تقسیم بندی دیگری مدنظر قرار می گیرد. این تقسیم بندی، حاصل تداخل جریان های فکری مرتبط با "مرمت شهری" و "حضور" در زمان است.<sup>۱۷</sup>

بر این اساس، "مرمت شهری"، به سه دوره اصلی "بازسازی"، "نوسازی"، و "معاصر سازی" تقسیم می شود. دوران "بازسازی"، اصولاً فصل مشخصی از سیر تحول "مرمت شهری" را به خود اختصاص می دهد، حال آنکه در پی این دوره، دو جریان "توسعه مجدد"، و "تجدید حیات" و "توانبخشی"، عملاً، و هرکدام با زبان و روش خود، همزمان به این دوره پاسخ می دهند، و هرچند از خاستگاه اندیشه ای یکسانی برخوردار نیستند، اما هر دو در قالب "نوسازی شهری"، اقدام به پیشبرد اهداف "مرمت شهری" می کنند. جالب است که در دل یک چارچوب تاریخی مشخص، که می تواند به عنوان جهش یا تحولی در انگاره شهرسازی مطرح باشد، گذاری محسوس از "ترقی گرایی رادیکال" به "ترقی گرایی محتاطانه" و "فرهنگ گرایی" رخ می دهد (Choay, 2001). در مرحله بعد، که "معاصر سازی" شهری است، غلبه با "فرهنگ گرایی" است، و "ترقی گرایی"، حرکتی افراطی به حساب می آید؛ و "فن گرایی"، به عنوان ابزاری در دست "فرهنگ گرایان" و "طبیعت گرایان" قرار می گیرد. پس در همین مختصر، باید گفت در اثر همین تحول است که اصولاً امروز می توان به جرأت از واژه "مرمت شهری" استفاده کرد، و آن را خلاصه کننده تمامی اقداماتی دانست که در قالب کلی "شهرسازی" مطرح می شود.

دلیل دیگری که تثبیت کننده و جاهدت چنین تعریفی از "مرمت شهری" است، از بطن همین تقسیم بندی بیرون کشیده می شود. بر اساس این خط سیر، شهرسازی از پاک کردن بوم شهر گذشته برای رسیدن به بومی سپید، و پهنه ای آزاد و فراخ برای نشان دادن جوهره

اساسی "روح زمانه" دارد. اگرچه در بحث زمان، "حال" را کیفیتی بسیط و دائمی ارزیابی خواهیم کرد، اما در جمع بستن "زمانه" هدفی در میان، و آن، نشان دادن "دگردیسی" و "تحول" است. آن طور که در بخش های بعدی خواهیم دید، مفهوم دگردیسی و تحول، در هماهنگی با منویات "مرمت شهری" قرار می گیرد، و در همین حال، خود "مرمت شهری" بر اساس یک چنین فرآیندی، متکامل و دگرگون گردیده است. همچنین، با پنداشتن "زمانه" ها "ی" که قاعدتاً به صورت هم متوالی، و هم متداخل، یکی پس از دیگری از راه رسیده اند، وقتی از بیرون، و با دامنه ای به وسعت بازه "زمانی- مکانی" مورد پژوهش حاضر، نگاه شود، درک همین "زمانه" ها "ست" که ما را به تشخیص خط سیر "شهر"، و مآلاً "مرمت شهری"، رهنمون می سازد.

بنابر دأب احتراز از مباحث صرفاً فلسفی، نکته دیگری نیز می باید درباره "روح زمانه" مطرح گردد. روایت های گوناگون "مرمت شهری"، نشأت گرفته از توجه به "روح زمانه" بوده اند، اما باید دانست که در تعریف ویژه این بحث از "روح زمانه"، این توجه، بیشتر از نوع "شدن"<sup>۱۸</sup> است تا "بودن"<sup>۱۹</sup>، به این معنی که روایت های ارائه شده، هر یک به سهم خود، گامی در جهت رسیدن به نقطه یا نقاط "مطلوبی" بوده اند که در هر زمانه، و در هماهنگی با "روح زمانه"، وجود داشته است.<sup>۲۰</sup> پس تجسم "مرمت شهری"، تلاشی است برای "تغییر وضعیت" در جهت "مثبت"، که با صرف "بودن" در وضعیت "حال" تحقق نمی یابد. آگاه بودن از "روح زمانه"، "درک" آن، و "واکنش" نسبت به آن است که "مرمت شهری" مختص هر زمانه" را به عنوان محصول "طبیعی" آن زمانه، عرضه داشته است.

## دوره بندی تاریخی

در بازگشتی به دوره بندی "مرمت شهری"، می باید نکته ای مجمل و مهم را یادآور شد. بنابر نظریه "تحول تاریخی"، دوره بندی هایی که توسط مورخان برای بازنمایی "تاریخ"، یا مجموعه تحولات زندگی بشر، صورت می پذیرد، به طور کلی، بر اساس مبنا و مقصد قرار دادن برخی رویدادهای مهم، و یا حوادث خاص، تنظیم و ارائه شده است. بر همین منوال، خود این رویدادها، در زمانی که در حال اتفاق افتادن بوده اند، به هیچ رو به آن ترتیبی که توسط مورخان عنوان شده، دسته بندی و تواتر از پیش تعیین شده ای نداشته اند، و در مجرای طبیعی خود، بسان جریان می دادند، حضور خود را در عرصه زمانی و مکانی مشخص به ثبت رسانده اند. به این ترتیب، پس از گذشت زمانی، خواه طولانی، و گاه کوتاه است که با برجسته نمایی رویدادهایی خاص، و تعمیم دادن "حال" و هوایی "که از آن رویداد"، به واسطه مقدمات شکل گیری، و تبعات آتی، در برهه ای حکمفرما بوده است، به "دوره" هایی شکل داده می شود که اصولاً در بررسی های تاریخی، برایشان آغاز و انجام مشخصی قائل می شوند (دورتیه، ۱۳۸۲).

به همین ترتیب، در پژوهش حاضر، سهم پژوهشگر از به نظم و منطق در آوردن عرصه عمل شهرسازی و "مرمت شهری"، تنظیم

می‌شود نوعی فلسفه و جهان بینی را به نمایش کشید. به این ترتیب، "مرمت شهری" به نحوی اجتناب ناپذیر واجد ویژگی و مشخصه های "تجددگرایی" به معنای عام آن می‌گردد. "تجددگرایی" به زبان فلسفی، "پرستش" زمان و امور گذرا، و گونه ای الوهیت بخشی به زمان و سیوروت و همه چیزهایی است که در تاریخ جریان دارد (نصر، ۱۳۸۵، ۲۶۰). به همین دلیل است که قدرت "تاریخ گرایی" و "زمان مداری" در قرن نوزدهم و با نظریه‌های فلاسفه ای چون هگل و مارکس، تثبیت می‌شود (دولاکامپانی، ۱۳۸۲). البته باید گفت که این "تجددگرایی" در بستری فلسفی مورد توجه قرار دارد، و در تعمیم آن به حوزه شهرسازی، تمام تأویل مشهور، به مانند آنچه شوای به آن پرداخته است، در دل همین کلیت "تجددگرا" قرار می‌گیرد.

با تثبیت این نگرش، شهرسازی و به تبع آن "مرمت شهری" - که "شهرسازی معاصر" ترجمه می‌شود - امری اثباتی و عقلانی محسوب شده، و به همین منوال، موضوع "پیشرفت" و "تحول" واقع می‌گردد. بنابر تعریفی مقبول، "تغییر"<sup>۱۹</sup> یک تبدیل حالت خنثی است، در حالی که "پیشرفت"<sup>۲۰</sup>، شکلی از تغییر است که با حادث شدن آن، نوعی برتری، بهبود، یا جهش کیفی نسبت به حالت قبل پدیدار می‌شود (Guinard, 2004). با این تلقی، شهرسازی در دل فرآیند پیشرفت علم قرار می‌گیرد (جدول ۱)؛ "پیشرفت" و "متحول شدن"، نتایج مترتب بر قرار داشتن در این فرآیند است. با این طرز تلقی، وجود روایت‌های متعدد برای "مرمت شهری" امری طبیعی و البته الزامی است؛ و از طرفی، از آنجا که این روایت‌ها، خروجی چرخه پیشرفت دانش و کنش شهرسازی اند، در مقام مقایسه، هر روایت نسبت به روایت "پیشین" خود - به لحاظ تقدم و تأخر تاریخی - برتری دارد. این پیش فرض وجود برتری، از موانع مهم مقایسه در "مرمت شهری" است. این مسئله که با قبول "روح زمانه" نیز نسبت پیدا می‌کند، به طور "خودکار" و با صرف توجه به بازه‌های زمانی - یا همان دوره بندی‌های تاریخی - ارزش یا تفوقی را برای هر دوره، نسبت به دوره‌های قبل از خود، قائل می‌شود؛ "این بدان معناست که تاریخ، تعیین کننده واقعیت، زیبایی، حقیقت و مانند اینهاست، و هنگامی که آدمی وارد دهه تازه‌ای شد، دهه گذشته و تفکر

خود، به مرحله "محافظت فعال" و "مهیا ساختن" پهنه "موجود" به عنوان عرصه ظهور انواع جدید از حیات مدنی و فعالیت‌های مرتبط، می‌رسد. به این ترتیب، کاربست واژه "مرمت"، مشروعیتی غیرقابل انکار پیدا می‌کند. فراموش نمی‌باید کرد که به مصداق همان نظریه تحول تاریخی، امروز، و از نظرگاه تحلیلی امروزمین است که هر سه دوره "بازسازی"، "نوسازی" و "معاصرسازی"، در چارچوب تاریخچه ای "مرمت شهری" قرار داده می‌شود، و هرکدام از این دوره‌ها، به عنوان روایتی از "مرمت شهری" تلقی می‌گردد که در مطابقت با "روح زمانه" خود، به منصفه ظهور رسیده، و با گذشت زمان و پای گذاردن به "زمانه" ای دیگر، در قالب‌های جدیدتر، و البته از نظر این پژوهش، کامل تری، مطرح شده اند.

## "مرمت شهری" و "نظریه پیشرفت علم"

پیدایش روایت‌ها و یا دوره‌های "مرمت شهری" را، از نظرگاه دیگری نیز می‌توان مورد تدقیق قرار داد. به لحاظ فلسفی، خواه و ناخواه، بررسی فعلی از منظر "تجددگرا" و نه "سنتی" مجبور به تحلیل موضوع "مرمت شهری" است؛ به جاست در این باره توضیحی آورده شود. اگر به تعریف آغازین "مرمت شهری" توجه شود، می‌توان این گونه برداشت کرد که "مرمت شهری" در فضایی "مدرن" پا به عرصه شهرسازی می‌گذارد. رابطه ای معنادار میان این واقعیت، و "پس نگشتی"<sup>۱۸</sup> چند سده ای وجود دارد؛ در ریشه یابی مفهوم "شهرسازی"، این واقعیت تاریخی که "شهرسازی" خود پیامدی است بر عصر نوزایی و صنعت، و حرکتی است هدفمند و جهت دار، آشکار می‌گردد. اگر از این مرحله نیز، گامی به عقب تر برداشته شود، به خود عصر نوزایی می‌رسیم که در آن، شکل گیری اندیشه ای دنیایی و نگرشی خاص به جهان، انسان مداری، تاریخ گرایی، عقل گرایی، تجربه گرایی، و دنیاگرایی را جایگزین تلقی معنوی از جهان هستی می‌کند. به همین دلیل، و برای بازنمایی این معنای فلسفی، برخی از اندیشمندان، به یکباره از واژه "مدرنیسم" استفاده کرده اند، چرا که معتقد بوده اند با این واژه

جدول ۱- در این جدول، فرآیند پیشرفت علم از دیدگاه کوهن و پوپر، که با نظریه پردازی، نضج گرفتن انکاره، نقد و تجربه، رد نظریه، و نظریه پردازی‌های جدید همراه است، نشان داده شده است؛ این اتفاقات در چارچوبی خطی به وقوع می‌پیوندند.

نظریه اول	پیدایی موارد ناقص نظریه	شکل گیری نظریه دوم	پیدایی موارد ناقص نظریه
شکل گیری ظن غالب	به چالش کشیدن و رد نظریه	شکل گیری ظن غالب	به چالش کشیدن و رد نظریه
نتیجه گیری از تجربیات و شواهد	استدلال	نتیجه گیری از تجربیات و شواهد	استدلال
شکل گیری نظام منسجم (مانند: نظریه مکانیک نیوتون)	ظهور نشانه های عدم انسجام	شکل گیری نظام منسجم جدید (مانند: نظریه نسبیت اینشتین)	ظهور نشانه های عدم انسجام
آزمون پذیری نظریه	بروز ناکارآمدی و نقصان	نظریه اول تاریخ گذشته و مربوط به زمانه دیگری است، اما به عنوان بخشی از هسته و بنیان دانش، حفظ می‌شود.	بروز ناکارآمدی و نقصان
سیطره نظریه	بحران علم و سرگشتگی	سیطره نظریه	بحران علم و سرگشتگی
شکل گیری انکاره ۱	طرح مباحث انتقادی	شکل گیری انکاره ۲	طرح مباحث انتقادی
اجماع زمانه		اجماع زمانه	

و آداب و رسوم آن هم اعتبارش را از دست می‌دهد" (نصر، همان). از این رویکرد، سه نتیجه کلی درباره "مرمت شهری" به دست می‌آید. در وهله اول، وجود امر "تحول" و "دگردیسی" چه در کالبد و چه محتوای شهر، و "پیشرفت" در "مرمت شهری" است. از این دید، "دگردیسی" مفهومی مثبت است و در خود ذهنیت حرکت به سوی "وضعیت برتر" را دارد، حال آنکه ممکن است در واقعیت چنین نباشد. در وهله دوم، خود این حرکت است، که در هر دوره، جدیدترین، یا کاملترین روایت از "مرمت شهری" را ارائه می‌کند. چنین تأویلی از "مرمت شهری"، هر روایت را به مثابه نسخه‌ای اصلاح و کامل شده از نسخه قبل ملحوظ می‌دارد؛ پس می‌توان گفت که پایه و اساس روایت‌های مختلف، مشترک است، و تکمله هر روایت، می‌تواند بیانگر مقتضیات "روح زمانه"، و یا دستیابی به امکاناتی جدید باشد. در وهله سوم، با توجه به محدودیت ناپذیری چرخه رشد و پیشرفت، دسترسی به کامل‌ترین روایت، امری ناممکن است، و همواره فقط می‌توان از آخرین روایت و یا روایتی معاصر سخن به میان آورد.

## دگردیسی، زمان‌واری و حضور

در خلال آنچه درباره نظریه پیشرفت گفته شد، همواره برداشتی از مفهوم "زمان" و "زمان‌واری"<sup>۲۱</sup> وجود داشته، و موجودیت شهر نیز با مفهوم زمان عجین بوده است (Carmona and al., 2003, Chapter 9). اصولاً درباره مفهوم زمان، از عصر نوزایی به بعد، انگاره حرکت به جلو به شکلی جدی مطرح گردید، و فلاسفه جدید برای رسیدن به دنیایی نوین با شرایط برتر، به پیشرفت اعتقاد پیدا کردند (شایگان، ۱۳۸۱). همین‌الگو، چه در واژه، و چه در مفهوم، ادراک تازه‌ای را به سازوکار ازلی "زمان" تکرار شونده<sup>۲۲</sup> یا "مستدیر"<sup>۲۳</sup> افزود<sup>۲۴</sup>، و قرارداد تازه‌ای را در ادراک شرایط دنیای پیرامون به نظم درآورد. طبق این تلقی جدید، که پیوندی ناگسستنی با انگاره پیشرفت دارد، زمان به واقعیتی "خطی"<sup>۲۴</sup> تبدیل گردید، و به همراه خود، تقابل میان مفهوم "گذشته" و "آینده" را طرح نمود.

در "اسطوره پیشرفت"<sup>۲۵</sup>، قرارداد زمان خطی، بر نظم زندگی بشری چیره گردید. ارزش اولیه‌ای که به این طریق به جوامع رو به "پیشرفت" تحمیل شد، فراری دسته‌جمعی به سمت "آینده" بود (Ragon, 1991). طی چند سده، بیشتر تلاش‌های صورت گرفته در عرصه‌های علمی را می‌توان در چارچوب "حال‌گریزی" و "آینده‌پناهی" ارزیابی نمود، و جوهر آن را می‌توان در به راه افتادن حرکتی دانست که بعدها آن را "انقلاب صنعتی" نامیدند. این روند به طور تقریبی، تا نیمه اول قرن نوزدهم، آن هنگام که بر بسیاری از اهل اندیشه مسجل گردید که پیشرفت دانش، الزاماً با بهتر شدن وضعیت انسان‌ها همراه نیست، ادامه یافت. جالب این جاست که با به غلیان درآمدن عامل "نقد مدرن"، بستر چاره‌اندیشی و نظریه‌پردازی‌های بخشی از این دوران - که

طبق نظر شوای "پیش‌شهرسازی" نامیده شده است - همان برداشت "خطی" از زمان است. به این معنا، گزینه‌های جدید و برابر نهاد وضع موجود، یا با قرائت‌های جدید از "آینده‌گرایی" همراه است، و یا با نگاهی "هجرات زده"، رو به سوی "گذشته" دارد؛ وجه مشترک هر دوی این نگاه‌ها، "حال‌گریزی" است. این "حال‌گریزی" را می‌توان باز با نظریه پیشرفت تطبیق داد؛ زیرا اهل هر دو دسته مزبور، با آنکه خواستار حضور در مقطع دیگری از زمان خطی بوده‌اند، منویات خود را، در "حال" به عمل در آورده‌اند، به امید "آینده" ای بهتر؛ و هر بار که در "حال" عرصه را بر خود تنگ دیده‌اند، با انقلابی علمی یا جهشی انگاره‌ای<sup>۲۶</sup>، خود را به ورطه و رتبه بالاتری از عقل‌گرایی رسانده‌اند؛ پس هر دو گروه در زمان خطی به دنبال شرایط برتر بوده‌اند.

این نوع نگاه به زمان، تا مقطعی که در آن "شهرسازی" به شهر راه پیدا می‌کند، نیز همچنان به قوت خود باقی بود. مفهوم حرکت به سوی "دنیای بهتر"، با اهداف "مرمت شهری"، و معنای پایه‌ای آن، همگونی و سنخیت دارد. هرچند در روزگاری که هریک از دوره‌های برشمرده "مرمت شهری" در جریان بوده‌اند، حرکت‌های غالب زمانه، در چارچوب آخرین دستاوردهای "شهرسازی" مورد توجه و ارزیابی قرار می‌گرفته است، اما در چشم اندازی که امروز، و در مقام تحلیل‌گری امروزی، پیش‌دیدگان گسترده است، کلیت این ماجرای حدوداً صد ساله را می‌توان "مرمت شهری" دانست. تصور خطی بودن زمان، خصوصاً در دوران "بازسازی شهری" خودنمایی می‌کند؛ نگاهی "مدرنیستی" که سعی در سوق دادن شرایط به سوی ایده‌آلی محقق در آینده‌ای مبهم دارد. مبهم از این رو، که بیش از آنکه تضمینی در این مورد وجود داشته باشد، خوش‌بینی و اطمینانی نابخردانه درباره خروجی و محصول فرآیند "مرمت شهری" آینده‌گرا<sup>۲۷</sup> وجود داشته است.

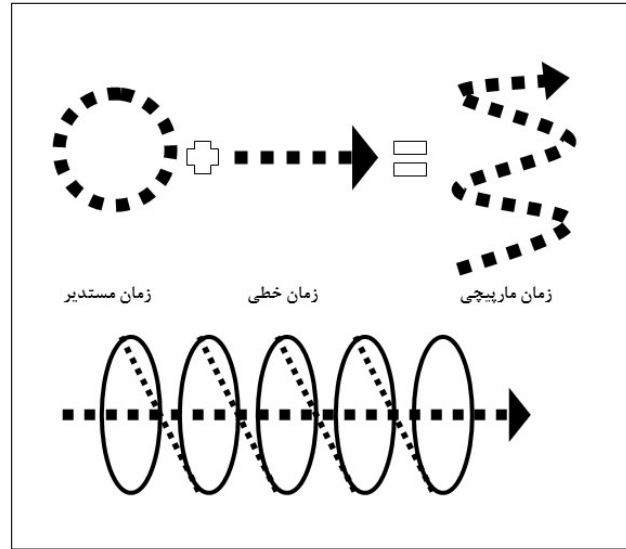
انعطاف ناپذیر بودن "زمان خطی" و این واقعیت که چگونه می‌توان وجود موازی زمان خطی و مستدیر را توجیه نمود، از دلایل اصلی گذار به برداشتی نوین از مفهوم زمان بوده است. شاید بتوان گفت که تکمیل مفهوم پیشرفت، خود به عاملی اساسی در اصلاح این نگاه تبدیل گردید؛ به این معنا که تشکیل "بنیان دانش"<sup>۲۷</sup> و نضج گرفتن حرکتی پویا، با تلقی صرفاً خطی از زمان سازگاری ندارد. به عبارت دیگر، تعریف حرکتی خطی برای وقایع، "برهم‌نهاد" آنها و تشکیل لایه‌های بنیان دانش را ناممکن می‌سازد، و همواره در موقعیتی بی‌ثبات، در حال دور شدن از یافته‌های مثبت گذشته، و پرتاب شدن به سوی آینده‌ای نامعلوم قرار می‌گیرد. در عالم واقعیت، البته، این اتفاق بسیار زودتر از آنچه این تفسیر فلسفی بر آن مترتب شود، به وقوع پیوسته بود، و در فرآیند طبیعی پیشرفت، توجه هم‌زمان به گذشته و آینده، لازمه اصلی پیشبرد هدف‌های علمی بوده است.

با تغییر ضرب‌آهنگ پیشرفت، برداشت جدیدی از مفهوم "زمان" شکل می‌گیرد. در برداشت جدید، با تلفیق زمان مستدیر

## "حضور"، "تداوم" و "پایایی" قصه شهر

تأویلی که می‌تواند از چنین "حال رشد یابنده‌ای" در فضای شهر<sup>۳۱</sup>، و در حیطه "مرمت شهری" وجود داشته باشد، "حضور"<sup>۳۲</sup> است. "حضور"، به قولی، آغاز و انجامی ندارد، و این ماییم که آن را به طور ذهنی، و با تغییر جهت فکری خود، ترک می‌کنیم (Guinard, 2004). با نگاهی به چشم انداز چند دهه‌ای "دگردیسی شهری"<sup>۳۳</sup>، "مرمت شهری" حضوری همواره دارد؛ با علم به وجود روایت‌های متعدد، و حادث شدن مجموعه‌ای از تحولات که شاید در همان قالب "پیشرفت" قابل سنجش باشند، این "حضور" همیشگی بوده است. به دیگر سخن، هرگاه که از منظر "زمان ماریچی"<sup>۳۴</sup> به ورطه شهر نگریسته شود، طبقات برهم نهاده‌ای از روایت‌های "مرمت شهری" را می‌توان یافت که هرکدام در زمانه‌ای، قرائت‌های درخوری از "قصه شهر" را ارائه داده‌اند. اگر در مقیاس و پهنای هر یک از این طبقه‌ها - که همان "زمانه" های پیش گفته‌اند - به موضوع توجه شود، نتیجه، تصور ثبات و حضور دائمی در هریک از این روایت‌هاست؛ اما با فاصله گرفتن از این گیرودار، و تکیه بر نظرگاهی در وری تلاطم‌های هر زمانه، تمام روایت‌های "مرمت شهری"، با زنجیره‌ای که "تداوم"<sup>۳۵</sup> اش می‌توان خواند، به هم پیوسته‌اند. این زنجیره، هرچند پرش‌ها و گسست‌هایی مانند جهش‌های انگاره‌ای دارد، اما در ماریچی زمان، به سوی قرائت‌های تازه‌تر "قصه شهر"، و روایت‌های کامل‌تر "مرمت شهری" پیش می‌رود (تصویر ۲). به این ترتیب، همه این روایت‌ها، در اصل یک قصه را زمزمه می‌کنند، اما چون هرکدام در چارچوب ظرفیت‌ها و اقتضائات زمانه خود به نقل این قصه پرداخته‌اند، گوناگون و گاه حتی متناظر جلوه می‌نمایند.<sup>۳۶</sup>

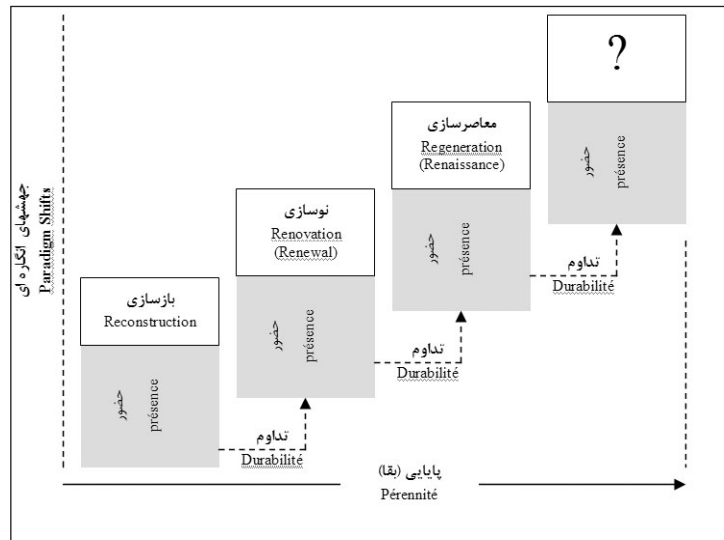
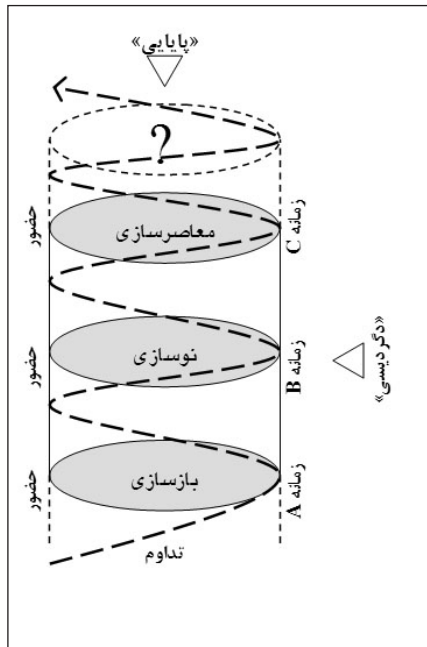
این یگانگی در داستان، و ترتیب در روایت، به واقعیتی بسیط شکل می‌دهد: "حالی پایا"<sup>۳۷</sup> که حضور توأمان "شهر" و "مرمت شهری" در آن همیشگی است. "پایایی" یا "بقا"، برای مرمت شهری کیفیتی حیاتی محسوب می‌شود، و "مرمت شهری" در قبال شهر از همین ویژگی برخوردار است. به این ترتیب باید گفت که محصول "مرمت شهری" در هر "زمانه"، "شهر معاصر" یا قرائتی "معاصر سازی شده" از "قصه شهر" است. در این گستره، هریک از روایت‌های "بازسازی"، "نوسازی"، و "معاصر سازی"، در زمانه خود، شهر و قصه‌ای را عرضه داشته‌اند که بنابر تمام آنچه تا کنون بیان شد، هریک پرده‌ای مستقل، و در عین حال مرتبط به هم، از نمایش پایای شهر بوده‌اند. اگر باور، به ریشه‌یابی و اصولی که تا بدین جا برشمرده شد تعلق گیرد، حتی با فاصله گرفتن از جبرگرایی تاریخی، می‌باید به تأثیر گریزن‌ناپذیر "زمانه" در شکل دادن به شهر، و مطالبه روایتی همسنگ زمانه از "مرمت شهری" اذعان داشت.



تصویر ۱- "زمان ماریچی" از تلفیق زمان مستدیر و خطی به وجود می‌آید. ماخذ: (نگارنده)

و خطی، "زمان"، مفهومی "ماریچی"<sup>۳۸</sup> پیدا می‌کند. می‌توان گفت که "ماریچی زمان"<sup>۳۹</sup>، به زمان مستدیر "جهت" و "حرکت" - که از مشخصه‌های زمان خطی است - را اضافه می‌کند. این ماریچی بودن، سبب تطابق پذیری وقایع و لایه‌های معرفتی، و "تعاملی" شدن آنها می‌گردد، و رسیدن به شرایط مطلوب، یا همان فرآیند "شدن" را به عنوان برآیندی از همه آنچه تا به حال وجود داشته، و یا به وقوع پیوسته است، نشان می‌دهد. به بیانی دیگر، "زمان ماریچی"، "حالی رشد یابنده" است که در آن تمامی لایه‌های مرتبط با "گذشته" و "آینده" - که با ضرب آهنگ جدید چه بسیار که در هم می‌آمیزند - به یکجا و در قالب بازه‌ای فراگیر به نام "حال" در نظر می‌آیند، و اگر مقاطعی بر این ماریچی زده شود، هر مقطع، در حکم "لحظه"‌ای از جریان پیوسته زمان خواهد بود. در این خط سیر، بیش از آنکه مفهوم پیشرفت الزام‌آور باشد، نوعی "گردش پیش رونده"<sup>۴۰</sup> مطرح است؛ ماریچی، توهمی از خطی بودن را برای زمان مستدیر ایجاد می‌نماید.

"زمان ماریچی"، دگردیسی شهر را نیز به شیوه‌ای قابل قبول توجیه می‌نماید. به این ترتیب که شهر در دل فرآیندی بطیء، دگرگون می‌شود، و در هر "لحظه" از حیات خود، صورت تازه‌ای می‌پذیرد؛ ولی در هر نظر، این صورت به اتکاء تمام صورت‌های قبلی است که متجلی می‌شود، و به عبارتی دیگر، قصه‌ای دیرینه را، هر بار به زبانی نقل می‌کند، و در اختیار مخاطبش قرار می‌دهد؛ به قولی: "شهر مکان زندگی زمان" می‌شود (فلامکی، ۲-۱۳۸۴، ۳۶). با این تعبیر، هرچند قصه هر لحظه، آب و رنگ آن لحظه را دارد، اما بنیان همه این قرائت‌ها، قصه شهری است که همواره در راه "شدن" قرار دارد.



تصویر ۲- "حضور"، "تداوم" و "پایایی" در مرمت شهری. ماخذ: (نگارنده)

تصویر ۳- دو نگاه عمودی (Helicoidale) و افقی به "مرمت شهری"، نگاه اول، بازنماینده "پایایی" و نگاه دوم، نشان دهنده "دگر دیسی" و گذر بطنی میان زمانه‌هاست. در هر مقطع "لحظه" ای و "حضور"ی است. ماخذ: (نگارنده)

## نتیجه گیری

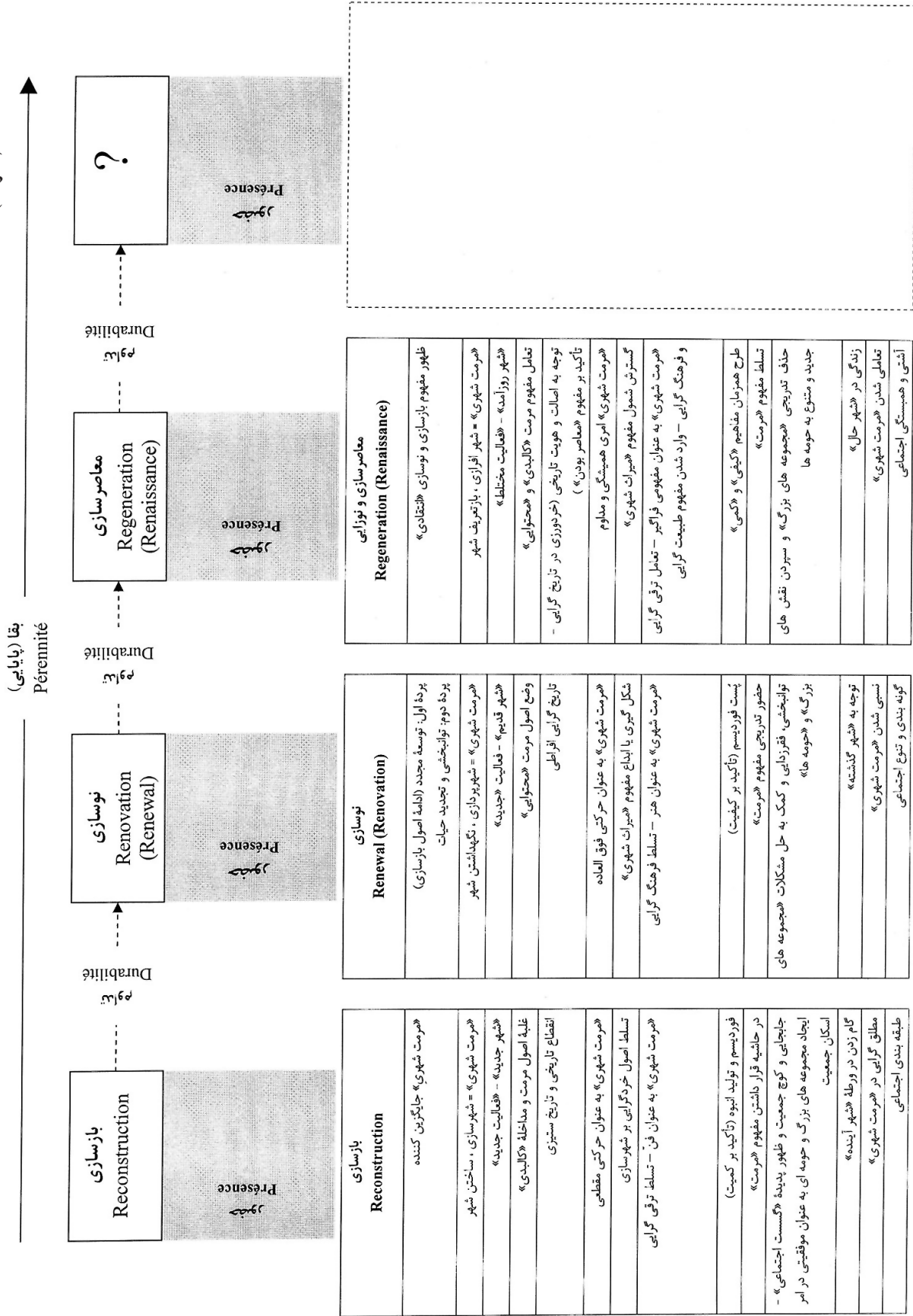
تا کنون - هم حاصل بر هم نهاد روایت های قبل، و هم نتیجه عبور از زمانه ها و دگر دیسی شهر بوده اند. نحوه تأویل تعدد و کیفیت این روایت ها، بدون شک به چگونگی انتخاب نظرگاه تحلیل بستگی تمام دارد. در این تحلیل، هم شاهد پیشرفت، تکامل و تطور "مرمت شهری" می توان بود، و هم نظاره گر جریان واحد که در هر زمانه به شکلی ظاهر شده، خود را نشان داده است (تصویر ۴).

به این ترتیب، امروز هر کدام از روایت های سه گانه "مرمت شهری"، در شهر حضور دارند، و به تعبیری، "جعبه ابزاری"<sup>۳۸</sup> را برای "مرمت شهری" تدارک دیده اند که در پی دگر دیسی ها، رفته رفته کامل تر شده، و در قالب مجموعه ای پایا، گردهم آمده اند. هر کدام از این "ابزار"، همچنان کارایی دارد، و نمونه های متعددی از تجربه های مرمت شهری را می توان سراغ گرفت که به فراخور زمینه، زمانه، و مشی پیش گرفته، از هر ابزار، به درستی سود جسته اند. این که هر شهر، در چه زمانه ای به سر می برد و یا چه هدفی را از پرداختن به "مرمت شهری" دنبال می کند، تعیین کننده چگونگی استفاده از این روایت ها است.

"مرمت شهری" به عنوان عامل هدایت کننده کُنش شهرسازی، با سه روایت اصلی "بازسازی"، "نوسازی"، و "معاصر سازی"، در طی بیش از هفت دهه، شهر را همراهی کرده است. در این مدت، چند گذار مهم در عرصه شهر به چشم می خورد که مهم ترین آن، قلب مفهوم زمان، تعاملی شدن روایت های "مرمت شهری"، و برداشت چندگانه و آگاهانه از "روح زمانه" است. اگر از نظرگاه عمودی [مارپیچی] به مارپیچ زمان معاصر نگریسته شود، آنچه حاصل می آید، درک "پایایی" قصه شهر و همداستانی روایت های "مرمت شهری" با هم است؛ حال آنکه با نگاهی افقی به همین مارپیچ، تداومی از "دگر دیسی" شهر چهره می نمایاند، و گذاری بطئی از هر زمانه به زمانه ای دیگر پدیدار می شود (تصویر ۳). این گذار و تداوم، همچنان به سوی زمانه ای دیگر در حرکت است، و چرخه دگر دیسی نیز همواره ادامه دارد. به این ترتیب، "پایایی" و "دگر دیسی" حضوری توأمان در شهر دارند، و وجود هر کدام، ناقض حضور دیگری نیست، که به تعبیری، لازمه آن است. روایت های سه گانه "مرمت شهری" -



تصویر ۴- دگردیسی و پایایی در "مرمت شهری".  
ماخذ: (نگارنده)



## پی‌نوشت‌ها:

- ۱ مطابق این پژوهش، ظهور "مرمت شهری"، مصادف است با شکل‌گیری "شهرسازی نوین"، "تدوین منشور آتن"، و "آغاز و اتمام جنگ دوم جهانی"، به این ترتیب، بازه‌ای کمتر از یک سده مدنظر است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله دکتری نگارنده، فصل دوم: مروری بر دوره‌های مرمت شهری.
- ۲ Urbain (fr).
- ۳ در اینجا لازم است به مسئله‌ای مهم درباره این که چرا به "پوزیتیویسم" یا "جزم‌گرایی" اشاره گردیده، و این مفهوم در پهنه‌ای تاریخی امتداد داده شده است، پرداخته شود. همان گونه که می‌دانیم، پوزیتیویسم اول بار توسط سن سیمون در قرن هجدهم مطرح، و بعد با کوشش‌های آگوست کنت، همه گیر گردید. در تبیین کنت از پوزیتیویسم، حالات سه‌گانه روح و گذار به دوره سوم تکامل اندیشه بشری، رویکردی عقلانی و علمی را برای پرداختن به چرایی پدیده‌ها لازم و کافی می‌پندارد، و در "عصر اثباتی"، جستجو برای یافتن دلایل غایی پدیده‌ها را کنار می‌گذارد، و به واقعیت‌های موجود و قوانین مؤثر آنها می‌پردازد (دورتیه، ۱۳۸۲، ص. ۲۴۲). به این ترتیب، اساس برخورد علمی با مسائل، بر مبنای نگرش علمی-تحلیلی بنیان نهاده می‌شود. در بحث حاضر، هدف از اختیار و طرح این مفهوم، بازگرداندن موضوع به اصل بحث کنت، که بسیاری از فلاسفه آن را بحثی مرده می‌پندارند، نیست (Capurro, 2001)؛ بلکه منظور، تکیه بر این مورد است که برای مدت‌های مدید که تا روزگار ما نیز ادامه یافته است، پایه‌های اصلی نظام‌های فکری غالب را همین نوع "جزم‌گرایی" و "قطعی‌انگاری" مسائل تشکیل داده، و دامنه این شیوه به حوزه شهرسازی و شهرشناسی نیز کشیده شده است. به عبارتی دیگر، در یک دوگانگی دائمی، شهر پدید آمده از عصر صنعت به بعد، و شهرسازی مواجهه‌کننده با آن که "شهر-مسئله" اش می‌باید نامید، هر دو از این آبشخور تمتع یافته‌اند، و به نظر می‌رسد با حذف جنبه‌های غیرعقلانی و درونی، کوشش خود را به نوعی "سروسامان دادن" معطوف داشته‌اند. در این برداشت از "عقلانیت"، همچنین پارادوکسی نمایان می‌شود که طبق آن، هرچند می‌توان به جهت‌گیری‌ها و "پیشرفت"‌های اندیشه‌ای، علمی، فناوری، و فلسفی متعددی اشاره کرد، و در گریز از این پیشرفت، این گونه تصور نمود که برای مثال، جنبه‌های جدیدی بر "مرمت شهری" افزوده شده، و رفته رفته [و در هر دوره مطابق آنچه در این پژوهش آمده است] نکات بیشتری مورد توجه شهرسازان قرار گرفته است، اما در چشم‌اندازی وسیع‌تر، می‌توان دید که به همان قضایای غیر محسوس، معنوی، درونی، ساختار شکن، و ... هم، از دیدگاهی عقلایی نگاه شده، و می‌توان گفت که "مرمت شهری"، کلاً مجموعه‌ای از کنش‌های عقلایی بوده است. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که جریان تحول "مرمت شهری" را به لحاظ اندیشه و فلسفه مرتبط، نه با تغییر بنیادین در مشی و شیوه، که با تکمیل شدن "بسته‌های شناختی" و تکامل ابزار-اندیشه‌ای، در قالب "روح زمانه" می‌توان معنا کرد. به همین دلیل، و از نظر این پژوهش، اشاره به گوشه‌هایی از سیر اندیشه‌های "مرمت شهری" و یا فلسفه‌های دوران معاصر، اگرچه با تغییر زمینه و ذائقه همراه خواهد بود، اما این همه، بر شالوده‌ای قرار داده می‌شود، که اساسش با اندک تغییری به دوران حاضر رسیده است. همین تأویل، گوشه‌ای از مفهوم "پایایی" در عین "دگرذیسی" را روشن می‌کند، و به نحوی تلویحی، گونه‌گونی صوری - و نه ماهوی - "قصه شهر" را حکایت می‌نماید. درباره مفهوم فلسفی "پوزیتیویسم" نگاه کنید به:
- ۴ نگاه کنید به بخش بعدی: "روح زمانه".
- ۵ در بخش "مرمت شهری و نظریه پیشرفت علم"، به این موضوع اشاره کامل‌تری می‌شود.
- ۶ نگاه کنید به: کپون، لارنس، از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ویراسته عبدالکریم رشیدیان، چاپ چهارم، نشر نی، ۱۳۸۴، صص. ۲۴-۱، در آمد.
- ۷ انقطاع‌ها و بازگشت‌هایی که در سیر تحول هفتاد ساله "مرمت شهری"، به روایت تحقیق حاضر، وجود داشته است، همگی با در نظر داشتن مفهوم "مدرنیته" توجیه پذیر می‌باشد. به این ترتیب، مفهوم مدرنیته که خود می‌تواند مفاهیمی چون مدرنیسم، و مدرنیاسیون را در پی داشته باشد، به نحو انکارناپذیری با مرمت شهری در ارتباط قرار می‌گیرد.
- ۸ مقصود، واژه فرانسوی *Esprit du Temps* است. در متن‌های فلسفی، این واژه عموماً "روح زمان" ترجمه شده است. در این پژوهش، واژه "زمانه" که خود می‌تواند معادلی برای کلمه *Temps* باشد، به چند دلیل، و از جمله این که به "مقطع"، "برهه"، و "بازه"‌ای از زمان اشاره دارد، ترجیح داده شده است.
- ۹ G.W.F Hegel.
- ۱۰ روح یا همان مطلق هگل، همه چیز را در بر می‌گیرد و تمام چیزها، جلوه یا پدیدار اوست (استراترن، ۱۳۷۹).
- ۱۱ باور داشتن به این جبریت و تلاش در جهت هماهنگ نمودن خود با آن، جزئی از جریان مدرنیته و انسان‌مداری توأم با آن است. اینکه "روح زمانه" به عنوان جریانی اجتناب‌ناپذیر، مطالبات خود را بر جهان پیرامون غالب [یا دیکته] می‌کند، و جامعه، چاره‌ای جز همسو شدن با این جریان ندارد، مورد پذیرش همگانی، و خصوصاً معتقدان به فلسفه‌های الهی و شرقی، نیست؛ هرچند بخش قابل توجهی از "فلسفه زندگی" جهان امروز را به خود اختصاص می‌دهد. "آنچه انسان غربی انجام داده، این است که *Zeitgeist* (روح زمانه) را جایگزین *Heilige Geist* (روح القدس) کرده است... اینک روح القدس را کنار گذاشته و روح زمانه را بر جایش نشانده‌اند و به معنایی، اکنون او مرشد و راهنمای ماست. ما بردگانی سخت سرسپرده این "روح" ایم. ما زمان را مطلق ساخته‌ایم - کاری که به لحاظ فلسفی بی‌معناست - و اینک در پی آنیم که خود را با این طرز فکر سازگار کنیم..." (نصر، ۱۳۸۵، صص. ۳۰۲-۳۰۱).
- ۱۲ توجه به این امر لازم است که "نخبگان" و "راهبرانی" که در پی متحول ساختن هر زمانه، و سوق آن به سمت شرایطی "مطلوب" بوده‌اند، خود در زمره آحاد همین "جوامع" قرار می‌گیرند. به این ترتیب، "روح زمانه" خود را به عنوان واقعیتی فراگیر مطرح می‌سازد.
- ۱۳ در اینجا به عمد از "قیل" و "بعد" استفاده شده؛ در ادامه، و در مبحث "زمان"، به "گذشته" و "آینده" نیز اشاره خواهد شد.
- ۱۴ Devenir (fr).
- ۱۵ Etre (fr).
- ۱۶ تا همین جا هم، می‌توان دید که چگونه مفاهیم برشمرده در هماهنگی با هم قرار می‌گیرند، و تأویل مربوط به مدرنیته، روح زمانه، پوزیتیویسم، پیشرفت، تاریخ، و ... هر کدام به سهم خود، سیر تطور "مرمت شهری" را معنا می‌کنند.
- ۱۷ برای اطلاع از تعاریف و ویژگی‌های عام "مرمت شهری" نگاه کنید به: حبیبی، محسن و مقصدی، ملیحه، مرمت شهری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.

- ۱۸ . Rétrospective (fr)
- ۱۹ . Changement (fr)
- ۲۰ . Progrès (fr)
- ۲۱ . Temporalité (fr)
- ۲۲ . Temps circulaire (fr)
- ۲۳ طبق این الگوی دیرین، زمان پس از گردشی آئینی که در آن رویدادهایی همگون به وقوع می پیوست، دوباره به نقطه مبداء خود باز می گشت، و این چرخه به طور متناوب تکرار می گردید. توالی شب و روز، فصل ها، سال ها و دیگر "ادوار طبیعی" ای این الگو تبعیت می کند. ناصرخسرو قبادیانی می فرماید: "شخصت با رآمده نوروژ مرا مهمان، جز همین نیست اگر ششصد بار آید". نروال شاعر فرانسوی می گوید: "زمان، نظم روزهای قدیم را باز خواهد گرداند و زمین با دمی پیامبرانه، به جنبش در خواهد آمد" (Nerval, 1993). در این الگو، مفهوم پیشرفت عملاً جایی نداشت، و جهش های جزئی در هزاره های متمادی، شیوه زندگی را اندکی دستخوش دگرگونی می ساخت. برای اطلاع بیشتر از الگوی ازلی زمان، نگاه کنید به: الیاده، میرچا، مقدس و نامقدس، ترجمه نصراله زنگویی، انتشارات سروش، ۱۳۷۵.
- ۲۴ . Temps linéaire (fr)
- ۲۵ . Le mythe du progrès (fr)
- ۲۶ . Paradigm Shift (En)
- ۲۷ . Knowledge base (En)
- ۲۸ . Temps Spiral (fr)
- ۲۹ . Spirale du temps (fr)
- ۳۰ . Déroulement progressif (fr)
- ۳۱ . L'ambiance de la ville (fr)
- ۳۲ . Présence (fr)؛ واژه Permanence و فارسی شده آن، "ثبات" را نیز با این مفهوم همراه باید کرد. "حضور" در هر زمانه و روایت، تصویری از ثبات را پیش رو قرار می دهد. شاید این، دریافتی از کل چرخه "حضور" باشد، بدون آنکه صراحتاً به آن پی برده شده باشد.
- ۳۳ . Métamorphose urbaine (fr)
- ۳۴ . Perspective Hélicoïdale (fr)
- ۳۵ . Durabilité (fr) این واژه را به عمد "تداوم" و نه "پایداری" ترجمه می کنیم، تا اولاً در چارچوب نظریه ای با مفهوم "پایداری" یا همان Sustainability خلط نشود، و ثانیاً مفهوم راستری را در ارتباط با موضوع بحث به همراه داشته باشد.
- ۳۶ درباره "قصه" بحثی فلسفی را می شود دنبال کرد که در اینجا به دنبالش نبوده ایم. برای آشنایی با تلقی از "قصه" و "فراروایت" ها نگاه کنید به: نوذری (۱۳۷۹)، صص. ۸۶-۸۰.
- ۳۷ . La présence pérenne (fr)
- ۳۸ . Toolbox (En)

## فهرست منابع :

- احمدی، بابک (۱۳۸۵)، مدرنیته و اندیشه ی انتقادی، چاپ سوم، نشر مرکز، تهران.
- استراترن، پل (۱۳۸۲)، آشنایی با هگل، ترجمه مسعود علیا، چاپ دوم، نشر مرکز، تهران.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۵)، مقدس و نامقدس، ترجمه نصراله زنگویی، انتشارات سروش، تهران.
- بحرینی، سید حسین (۱۳۷۸)، تجدد، فراتجد، و پس از آن در شهرسازی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- بورکهارت، تیتوس (۱۳۷۶)، هنر مقدس، اصول و روش ها، ترجمه جلال ستاری، انتشارات سروش، تهران.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۵)، مدرن ها، چاپ سوم، نشر مرکز، تهران.
- حبیبی، محسن و مقصودی، ملیحه (۱۳۸۱)، مرمت شهری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- دورانت، ویل (۱۳۸۵)، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب، چاپ نوزدهم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- دورتیه، ژان فرانسوا (۱۳۸۲)، علوم انسانی، گستره شناخت ها، ترجمه مرضی کتبی، جلال الدین رفیع فر، ناصر فکوهی، نشر نی، تهران.
- دولاکامپانی، کریستیان (۱۳۸۲)، تاریخ فلسفه در قرن بیستم، ترجمه باقر پرهام، چاپ دوم، نشر آگه، تهران.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۱)، افسون زندگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیار، ترجمه فاطمه ولیانی، چاپ سوم، نشر فرزانه، تهران.
- فلامکی، محمد منصور (۱۳۸۴)، سیری در تجارب مرمت شهری، از و نیز تا شیراز، چاپ دوم، نشر فضا، تهران.
- فلامکی، محمد منصور (۱۳۸۴)، نوسازی و بهسازی شهری، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت)، تهران.
- کهون، لارنس (۱۳۸۴)، از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ویراسته عبدالکریم رشیدیان، چاپ چهارم، نشر نی، تهران.
- لاک، جان (۱۳۸۱)، جستاری در فهم بشر، ترجمه رضا زاده شفق، چاپ دوم، انتشارات شفیعی، تهران.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۵)، در جستجوی امر قدسی، ترجمه سید مصطفی شهرآئینی، چاپ دوم، نشر نی، تهران.
- نوذری، حسینعلی [گردآوری و ترجمه] (۱۳۷۹)، پست مدرنیته و پست مدرنیسم، تعاریف، نظریه ها، کاربردها، انتشارات نقش جهان، تهران.

- Ascher, François (2001), *Les nouveaux principes de l'urbanisme*, L'Aube, Paris.
- Bouton, Christophe (2001), *Temps et esprit dans la philosophie de Hegel (de Francfort à Iéna)*, Vrin, Bibliothèque d'Histoire de la philosophie, Paris.
- Burgel, Guy (2000), *La ville aujourd'hui*, Hachette, Pluriel, Paris.
- Capurro, Raquel (2001), *Le Positivisme est un culte des morts: Auguste Comte*, Epel, Paris.
- Carfatan, Serge (2006), *Philosophie et spiritualité*, sergecar, Pairs.
- Carmona, Matthew; Heath, Tim; Oc, Taner; Tiesdell, Steve (2003), *Public Places, Urban Spaces*, Architectural Press, Oxford.
- Choay, Françoise (1999), *L'allégorie du patrimoine*, 3e édition, Seuil, Paris.
- Choay, Françoise (2001), *Urbanisme, utopies et réalités*, Seuil, Paris.
- Cohen, Nahoum, (1999), *Urban Conservation*, MIT Press, Cambridge.
- Kremer-Marietti, Angèle (1993), *Le Positivisme*, P.U.F., Paris.
- Nerval, Gérard de (1993), *Les filles du feu - Les chimères*, Flammarion, Paris.
- Patrice Guinard (2004), *Le temps des philosophes : de Platon à Nietzsche, et de Nietzsche à Platon*, Cura, Paris.
- Patrice Guinard (2004), *L'ordre cyclique temporel*, Cura, Paris.
- Ragon, Michel (1991), *Histoire de l'architecture et de l'urbanisme modernes*, 3 tome, éd. Seuil, Collection Points, Paris.